

## لیلة القدر، قلب انسان کامل است

دکتر حسن بلخاری قهی  
رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

از منظر عرفا، قلب، حقیقت وجود آدم است. پیش از ابن عربی، برخی حکما و متصوفه از این معنا سخن گفته بودند، اما این شیخ اکبر بود که در کتاب عظیم خود فتوحات مکیه و دیگر آثارش به شرح و بسط عمیق این معنا پرداخت. وی در باب ۵۸ فتوحات با عنوان «در معرفت و شناخت اسرار استدلال کنندگان صاحب الهام و معرفت الهی که بر قلب افزاشه و ... ریزش می‌کنند...» به بررسی تطبیقی عقل و قلب می‌پردازد. از دیدگاه ابن عربی، عقل در ادراکات خویش، وابسته به موادی دون خویش است مثلاً نیازمند گوش و چشم، تا این حواس، مواد ادراک را در اختیار او قرار دهند همچون خیال که این نیز وابسته و محتاج صورت‌هایی است که حواس در اختیارش می‌گذارند مگر آنکه روی خود را از ماده برگردانده و به معنا متوجه شود.

با وجود این، ابن عربی معتقد است انبیا و اولیا عقول خود را به حق می‌سپارند و به جای آنکه عقل‌شان در مقام فاعلیت شناسا روبه سوی ادراک مواد دون خود آورد، در مقام بندگی رو به سوی حق می‌آورد؛ در این صورت، عقل مُدرک مواد، آینه معرفت الهی می‌شود و دقیقاً از همین رو است که انسان کامل به صورت عامل است اما عامل اصلی خداست؛ «وَمَا زَمِيتْ إِذْ زَمِيتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى». (تو تیر نبنداختی بل این خدا بود که تیر انداخت) و نیز این حدیث زیبا قدسی: «وَمَا تَقَرَّبَ إِلَى عَبْدٍ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِإِتْلَافِهِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا احْتَبَنَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» یعنی هیچ بنده به چیزی به من تقرب نتجود که نزد من محبوب‌تر از آنچه بر او واجب کرده‌ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک شود تا آنجا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او در دوست بدارم گوش او شوم همان گوش

که با آن می‌شنود و چشم او گردم همان چشمی که با آن ببیند و زبانش شوم همان زبانی که با آن سخن گوید و دست او گردم، همان دستی که با آن بگیرد. از دیدگاه ابن عربی، عقل اگر به دون خویش نظر کند، «فاعل شناسا» و اگر به حق بنگرد «متعلق شناسا» است و حق نه آن فاعلیت، زیرا در مقام فاعلیت در غیبت حضرت او، تنها صورت را می‌یابد و نه حقیقت صورت را.

بحث در باب ناتوانی عقل مقید، مقدمه ورود ابن عربی به بحث قلب است؛ از منظر او قلب چون دائم در تحول است (و این معنا نام آن اخذ می‌شود) لاجرم به‌عنوان نظیر «کل یوم هو فی شأن» می‌تواند تجلیات مکرر حضرت حق را دریافته و ادراک نماید. و مهم اینکه هیچ بخش و جزئی از انسان قادر به چنین دریافتی و حامل چنین استعدادی نیست.

از این رو است که فرمود: «لا یَسْغِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْغِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. یعنی: من در زمین و آسمانم نمی‌کنجم؛ ولی قلب بنده مؤمن مرا در خود جای می‌دهد.» یا فرمود: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ تَبَيَّنَ لِضَبْعِي الرَّحْمَنِ، يَقْلِبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ. قلب مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد و آن را هرگونه بخواهد می‌گرداند.» پس قلب، حقیقت وجود انسان است.

■ **لیلة القدر همان «قلب انسان کامل» یا «رسول الله» است که قرآن بر آن نازل شده است.** حق بنا به عظمت و عزت لایتناهی خود و بنابراین که قادر عظیم است و منزّه مطلق، نه تجسد می‌یابد نه تنزل، بل این کلماتند که ظهور اویند در عالم ناسوت، یعنی کتب منزله بر رسولان و در رأس آنها قرآن. اما سؤال مهم اینکه کدامین وجه و جز، انسان قادر است، آن را که آسمان‌ها و زمین با تمامی عظمت‌شان قادر به درک و دریافتش نبوده‌اند، در خویش منزل دهد و آن را بذیر باشد؟ از منظر ابن عربی قلب چون دایم در تحول است لاجرم به‌عنوان نظیر «کل یوم هو فی شأن» می‌تواند تجلیات مکرر حضرت حق را دریافته و ادراک نماید. و مهم اینکه هیچ بخش و جزئی از انسان قادر به چنین دریافتی و حامل چنین استعدادی نیست.

■ **از این رو است که فرمود: «من در زمین و آسمانم نمی‌کنجم؛ ولی قلب بنده مؤمن مرا در خود جای می‌دهد.»**

خالق است و شهر (ماه) آورده به جهت شهرت آن در هر شهر از هزار لیلة القدر و ناگزیر از این است، زیرا بهترین شهر و ماهه ماهی است که در آن لیلة القدر است، پس آن: «خَبَرٌ مِنْ آلَفِ شَهْرٍ = از هزار ماه بهتر است» در آن لیلة القدر است، پس آن جامع و فراگیر هر امری می‌باشد، بنابراین آن در تمام موجودات عام و فراگیر است. اللهم عرفنا لیلة القدر.

گوشه‌ای از رازها  
و جاذبه‌های زندگی اخلاقی- اجتماعی  
امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup>

# اخلاق شهریاری در سیره علوی

عبدالمجید معادیخواه  
پژوهشگر تاریخ و رئیس بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی

هم برای این قلم افتخار بزرگی است که . در ماه نزول قرآن . به‌نام امام امامان علی بن ابی طالب(ع) چند سطری را به یادگار بگذارم؛ هم قلم در تنگنای این دغدغه است که - از علی(ع) - چه بنویسد که . در این شهر آشوب . بنزین بر آتش اختلاف نباشد؛ بویژه با نگاهی به این هشدار

او در کلامی ماندگار که:

...و لا یستطیع ان یتقی الله من یتخاصم

یعنی: ...و هر که گام بر دام دشمن گامی بگذارد، پایبندی به تقوای آن خدای یگانه را نمی‌تواند. از سیره علوی و روش امام علی(ع) با نگاه به هر یک از سه روزی که بر او گذشته می‌توان ترازویی ساخت؛ تا هر شهروند و شهریاری، خود را به چنان ترازوی ترازوی بسپارد و از آن «قسطاس مستقیم» بپرسد:

■ **چه در صد از کارنامه‌ام را رنگ و بویی از آن عطر محمدی است؟!**

فراز و فرود آن زندگی پر رمز و راز را می‌توان در سه دوره . به شرح زیر . طبقه‌بندی کرد:

۱. از آن روز که در مرز کودکی و نوجوانی‌اش، قدر به تو شهادت داده، پیش از نزول قرآن بر تو تو: «خَبَرٌ مِنْ آلَفِ شَهْرٍ = از هزار ماه بهتری» یعنی از همه بهتری، زیرا آن (هزار) منتهای عدد بسیط است که در آن ترکیب، تا بی‌نهایت واقع‌نگر می‌شود، همین‌طور آنچه را که خداوند دائماً بی‌نهایت می‌آفریند، چون علی‌الدوام

در جانشناسی با پایبندی به آن بیعت خاطره‌انگیز بی‌دریغ بوده و دیگری در فداکاری و انضباط رقیب او نبوده است.

۲. «لیلة المبيت» نقطه عطفی است پس از عبور از شعب ابوطالب که با نقش آن خطری رنگ باخت که جان رسول خدا(ص) را تهدید می‌کرد و از آن پس در: بدر، احد، فتح، خیبر و نهاجم جبهه احزاب به مدینه میدانی را نمی‌شناسیم که برای قهرمانی او رقیب دیگری زیانده باشد. بر این همه و جنگ تبوک چشم فرو می‌بندم که یگانه کارزاری است که پیامبر(ص). با اصراری پر رمز و راز. او را در مدینه گذاشت؛ با ستایشی از قهرمان بدر و خیبر و احزاب که از آن نمی‌توان رمزگشایی کرد؛ جز با آگاهی از «نیم کاسه کودتایی» زیر کاسه تبوک که می‌گذارم و می‌گذرم؛ تا روزی دیگر را به شرح زیر یادآور شوم و:

۳. از دورانی دیگر در فراز و فرود تاریخ اسلام یاد کنم که هر چند جای فاتح خیبر و قهرمان بدر و احزاب و سرآمد حماسه سازان در حرماة الأسد را در فتوحاتی. در عصر خلافت. خالی می‌بینیم اما. همزمان با چشم دیگری دید و نباید بر چنان ربع قرن پریهاوهویی چشم فرو بست که می‌توان گفت: این علی(ع) است همان «اتشفشان خاموش» که با مسالمتی پرسش‌انگیز «نماشگاه» پرجاذبه‌ای را به نمایش و به یادگار گذاشته که سرشار از «رازهایی است از یاد رفته» و برای تماشای آن. «چشم‌ها را باید شست»!

بر این باورم که هم اکنون سخن از «ربع قرن دومی» از زندگی مولود کعبه و شهید رمضان است که می‌توان از سیره علوی ترازوی دیگری ساخت؛ تا از آن برای این پرسش کمک بگیریم که:

■ **در اخلاق شهروندی ما چه رنگ و بویی از عطر علوی است؟**

در جلد‌های دو و سه از مجموعه «تاریخ اسلام...» که در آن سخن از یک ربع قرن از تاریخ اسلام است. و هم‌زمان با روزهایی است که او را حضوری چشمگیر در متن سیاست نیست. نکته‌هایی را آورده‌ام و بر این باورم که می‌توان گفت: در جمع‌بندی تجربه‌های آن بیست و پنج سال سرمایه‌ای فراهم است تا سیره علوی را پشتوانه‌ای برای فرهنگ‌سازی کنیم؛ چنانکه هر شهروند خود را با «اخلاق شهروندی» او ارزیابی کند.

در این چهار دهه که نظام جمهوری اسلامی آزمون‌ی برای نسل‌هایی. پس از بهمن ۵۷ . شد. در گفتمان‌های انتقادی بیشتر سخن از حماسه‌هایی بوده و هست که نام و یاد امام علی(ع) را در پایبندی به «برابری و دادگستری» جاودانه کرده است؛ کمتر اما

سپس در عصری کوتاه فرصتی بود که در آن: جامعه از علی بن ابی طالب انتظار معجزه داشت!

دو دوره‌ای را. از زندگی امام علی(ع). که پیش از این یادآور شدم، نمی‌توان با روزگار کوتاه‌ی به مقایسه سپرد که می‌توان از آن با نام «عصر اصلاحات علوی» یاد کرد؛ چرا که نیم قرن از زندگی او در عصر بعثت و روزگار خلفا سپری شد و سهم «عصر اصلاحات علوی» بیش از پنج سال نبود.

به مخاطب‌های این قلم توصیه می‌کنم که صفحه‌های ۳ تا ۱۵۹ را. از جلد چهارم از مجموعه تاریخ اسلام... مطالعه کنند و بویژه در صفحه ۱۱۱ تا ۱۵۹ آنچه را با این نگاه آورده‌ام که «این: نخستین تجربه دموکراسی. با دو گام در راه دادگری و برابری. است» بی‌پیشداوری به داوری بسپارد.

می‌دانم که امروز در گفتمان غالب «دموکراسی» ارمن‌خان غرب است که آن را در جهان اسلام سابقه‌ای نبوده است. بر این باورم اما که چنین نگاهی معلول بی‌خبری ما



عمر پر برکت امام علی بن ابی طالب(ع) را می‌توان در

سه دوره طبقه بندی کرد؛ او کوتاه‌ترین دوره در جایگاهی بوده که اخلاق شهریاری را به نمایش گذاشته و از روش حکومت‌اش می‌توان ترازویی. به عصرها. سپرد؛ تا پرده از راز «فرت و ربّ الکعبه» فرو افتد. اگر نیم قرن از عمر علی(ع) به سربازی و سرداری در سپاه محمد(ص) و آموزش اخلاق شهروندی. در روزگار خلفا. گذشت و روز حکومت‌اش کوتاه بود، در نگاه دیگری باید گفت: آنچه را او در آن نیم قرن اندوخت چنان قدرت پروازی به علی(ع) بخشید که تخت قدرت او را هم آسمانی کرد.

از گذشته است. ناگزیر در این تنگنا به همین اشاره بسنده می‌کنم که مخاطب این قلم پیش از نگاهی به آن ۱۵۶ صفحه. در این زمین. داوری نکند. ■ **پی افروزی بر آنچه گذشت** با اندیشه در آنچه گذشت، عمر پربرکت امام علی بن ابی‌طالب(ع) را می‌توان در سه دوره طبقه بندی کرد؛ چنانکه در نگاهی باید گفت: او کوتاه‌ترین دوره را در جایگاهی بوده که «اخلاق شهریاری» را به نمایش گذاشته و از روش حکومت‌اش می‌توان ترازویی. به عصرها. سپرد؛ تا پرده از راز «فرت و ربّ الکعبه» فرو افتد و بتوان شکوه برنده شدن علی را در صحنه‌های جاودانه‌ای دید که اشک رقیب را هم درآورده است؛ چنان که اگر بگویم: علی در لحظه‌هایی تخت قدرت معاویه را هم آسمانی کرده، این قلم را به



کرافه نیالوده‌ام. کاش می‌شد در این تنگنا یکی از آن صحنه‌هایی را پردازش کنم که کاخ سبز «تماشاگاه رازهای علوی» شد و بازیگری چونان معاویه گوش به ستایش او سپرد. چه می‌گویم! در خبرها و خاطره‌ها سخن از روزهایی است که معاویه با اصرار یکی از دل سپرده‌های عدالت علوی را ناگزیر کرده که: چهره‌ای از امام علی(ع) را برای او پردازش کند. سبزه هم گوش سپردن به مدح علی(ع) را تجربه می‌کرد و با یاد لحظه‌هایی از راز و نیازهای علی(ع) در عشق‌ورزی با معشوق. هم‌زمان با پرخاش به دنیا. می‌گویند: معاویه هم «مات چنان شکوهی بود» و قطره‌های اشک بر گونه‌های رقیبی می‌غلطید که:

شاید امروز هم دنباداران او را برنده می‌پندارند و با همان‌ها هم‌زبان‌اند که با داوری‌های سطحی دل علی(ع) را خون می‌کردند!

بر آنم که چند سطری را هم به نگاه دیگری بسپارم؛ تا شاید در پرتو فروغ علوی از این «زن‌دان در زندان». و سچین. پر رمز و رازی آزاد شویم و لحظه‌هایی دل را به جاذبه‌های علوی بسپاریم! این قلم اما نمی‌تواند حرف دیگری را بر ثنای علی برگزیند. پس به‌همین اشاره بسنده می‌کنم که:

اگر نیم قرن از عمر علی(ع) به سربازی و سرداری در سپاه محمد(ص) و آموزش اخلاق شهروندی. در روزگار خلفا. گذشت و روز حکومت‌اش کوتاه بود، در نگاه دیگری باید گفت:

آنچه را او در آن نیم قرن اندوخت چنان قدرت پروازی به علی(ع) بخشید که تخت قدرت او را هم آسمانی کرد و اگر این ۵ سال را از تاریخ اسلام بگیریم، اسلام حرفی برای گفتن ندارد!

در پایان سوره رعد آیهای است که در آن سخن از دوا شاهد برای پیامبر اکرم(ص) است: یکی آن خدای یگانه و دیگری «کسی که دانش این کتاب نزد اوست»!

به همین اشاره بسنده می‌کنم؛ تا این نکته را هم بتوان پی افزود سخن کرد و گفت: در خطبه‌ای با نام «قاصعه» امام علی(ع) از روزهای دیگری در کودکی خود یاد کرده است؛ چنانکه فزون بر سه روزی است که با اشاره گذشت و محاسبه‌های ما را در هم می‌ریزد. این تنگنا میدان خوبی برای شرح آن کلام نیست. ناگزیر به همین اشاره بسنده می‌کنم که:

در این نوشته سخن از سه دوره‌ای بود که پس از بعثت رسول خدا(ص) آموختنی شد و حضرت علی(ع) را با سه چهره به نمایش گذاشت. امام اما در خطبه قاصعه از روزهای کودکی‌اش می‌گوید که تاریخ آبستن بعثت بود و رسول خدا(ص) در آن روزهای سیاه در کار آموزش و تربیت علی(ع) بود. حسن ختام این نوشته را به شرح زیر و در دو سطر می‌آورم: بیرغ لی فی کل یوم علماً من اخلاقه.... یعنی: «رسول خدا هر روز پرچمی از اخلاق محمدی را بر می‌افراشت و مرا به کار در میدانی نو فرمان می‌داد.» از روزن این سخن می‌توان تماشاگر روزهایی پیش از بعثت محمدی بود که در آن کودکی پیش از ۱۰ سالگی، در هر روز یکی از میدان‌های اخلاق را فتح می‌کرده است؛ چرا که: تا میدانی فتح نشود، برافراشتن پرچم دیگر بی‌معنی است!